

می دانم چرا پرنده در قفس می خواند

www.ketab.ir

نویسنده: مایا آنجلو

مترجم: مینو حشمتی

سرشناسه	انجلو، مایا، ۱۹۲۸ م.
عنوان و نام پدیدآور	Angelou, Maya
مشخصات نشر	می‌دانم چرا پرندۀ در قفس می‌خواند/نویسنده مایا آنجلو؛ مترجم مینو حشمتی.
مشخصات ظاهری	تهران: ویان، ۱۴۰۰.
شابک	ص. ۱۳۶
وضعیت فهرست نویسی	۹۷۸-۶۲۲-۹۸۰۴۰۰۶-۳
یادداشت	فیا
یادداشت	عنوان اصلی: I know why the caged bird sings, ۲۰۰۲.
	کتاب حاضر اولین بار تحت عنوان "من می‌دانم پرندۀ قفس چرا می‌خواند" با ترجمه ژاله متحدین در سال ۱۳۸۹ توسط نشر آهنگ دیگر به چاپ رسیده است.
عنوان دیگر	من می‌دانم پرندۀ قفس چرا می‌خواند.
موضوع	انجلو، مایا، ۱۹۲۸ م. -- خانه‌ها و پاتوق‌ها -- آرکانساس
موضوع	Angelou, Maya -- Homes and haunts -- Arkansas
موضوع	نویسندگان آمریکایی -- آرکانساس -- خانه‌ها و پاتوق‌ها
موضوع	Authors, American -- Homes and haunts -- Arkansas
موضوع	نویسندگان آمریکایی -- قرن ۲۰ م. -- سرگشتنامه
موضوع	th century -- Biography ۲۰ Authors, American --
موضوع	مجریان و مجری‌گری -- ایالات متحده -- سرگشتنامه
موضوع	Entertainers -- United States -- Biography
موضوع	نویسندگان سیاه‌پوست ایالات متحده -- سرگشتنامه
موضوع	African American authors -- Biography
شناسه افزوده	حشمتی، مینو، ۱۳۷۰، مترجم
رده بندی کنگره	PST551
رده بندی دیویی	۸۰۵۲۴
شماره کتابشناسی ملی	۳۰۵۲۴
اطلاعات رکورد کتابشناسی	فیا

عنوان کتاب:	می‌دانم چرا پرندۀ در قفس می‌خواند
مؤلف:	مایا آنجلو
مترجم:	مینو حشمتی
ناشر:	ویان
صفحه آرا:	مرضیه حضرتی
طراح جلد:	حسن ابراهیمی
نوبت چاپ:	اول ۱۴۰۰
شمارگان:	۱۰۰۰
شابک:	۹۷۸-۶۲۲-۹۸۰۴۰۰۶-۳
قیمت:	۶۵۰۰۰ تومان
پست الکترونیکی:	viaanbook@gmail.com

کلیه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

انتشارات ویان: تهران، میدان انقلاب، کوچه آبرو، پلاک ۲، طبقه ۳، واحد ۴۴

شماره تماس: ۰۹۱۲۲۹۷۸۴۱۱ - ۶۶۹۵۲۱۶۲

vianbook.ir

فهرست مطالب

۱.....	مقدمه.....
۵.....	فصل اول: زندگی سیاه‌پوستان.....
۸.....	فصل دوم: فروشگاه.....
۱۶.....	فصل سوم: زندگی در استامپز.....
۲۱.....	فصل چهارم: مامان.....
۲۹.....	فصل پنجم: یک خانواده‌ی جدید.....
۳۹.....	فصل ششم: آقای فریمن.....
۴۹.....	فصل هفتم: بازگشت به استامپز.....
۵۲.....	فصل هشتم: دوزن.....
۶۳.....	فصل نهم: دوستان.....
۷۴.....	فصل دهم: فارغ‌التحصیلی.....
۸۲.....	فصل یازدهم: کالیفرنیا.....
۹۱.....	فصل دوازدهم: آموزش.....
۹۶.....	فصل سیزدهم: تعطیلات.....
۱۱۱.....	فصل چهاردهم: سان‌فرانسیسکو.....
۱۲۰.....	فصل پانزدهم: بلوغ.....

مقدمه

در ایستامپز^۱ به قدری تبعیض نژادی وجود داشت که کودکان سیاه‌پوست اصلاً جایگاهی نداشتند و به طور کامل می‌دانستند که سفیدپوستان از چه قماش‌ی هستند؛ آگاه بودند که آن‌ها انقدری با سیاه‌پوستان متفاوت هستند که باید از ایشان ترسید، ترسی توأم با خصومت از طرف ناتوانان، ترسی فقرا در برابر ثروتمندان، کارگران در برابر کارفرمایان، و ترس ژنده پوشان در برابر زرق و برق پوشان.

اینجا ایستامپز است یک شهر کوچک در آرکانزاس واقع در ایالات متحده، در دهه ۱۹۳۰ جمعیت اینجا از نظر مکان و نحوه‌ی زندگی تقریباً به‌طور مساوی به دو گروه سیاه‌وسفید تقسیم شد. به گفته‌ی ما یا آنجلو حتی در مسابقات نیز روابط بسیار کمی بین آن‌ها بود، خانه‌های هر کدام از آن‌ها در مناطقی جداگانه از شهر، مدارس، دانشگاه‌ها، فروشگاه‌ها و مکان‌های تفریحی‌شان نیز تفکیک شده بود؛ هنگام مسافرت قسمت‌های جداگانه‌ای از اتوبوس و قطار می‌نشستند.

پس از جنگ داخلی آمریکا (۶۵-۱۶۶۱) برده‌داری در ایالت‌های جنوبی از بین رفت و تغییرات زیادی توسط دولت ملی انجام شد تا حقوق بیشتری به سیاه‌پوستان داده شود، با این حال هرچه زمان گذشت ایالت‌های جنوبی بیشتر منزوی شد و دولت‌های ایالتی دوباره کنترل همه امور را در دست گرفتند، این بدین معنا بود که سیاه‌پوستان از بسیاری جهات از سفیدپوستان جدا شدند. آرکانزاس هم مانند تمام ایالت‌های جنوبی قوانینی را علیه ازدواج یا حتی روابط نزدیک بین نژادها تصویب کرد، سیاه‌پوستان با پرداخت مالیات یا گذراندن آزمون‌های دشوار خواندن و نوشتن از رأی دادن منع شدند، و در اینجا در اوایل قرن بیستم

^۱ Stamps

نابرابری به همان اندازه‌ی آفریقایی جنوبی بود. اما مایا آنجلو در چنین شرایطی متولد نشد، والدین او در سنت لوئیس شهری در شش صد کیلومتری شمال زندگی می‌کردند، در آنجا وضعیت سیاه‌پوستان هرچند کاملاً مناسب نبود اما بسیار بهتر بود؛ وقتی که مایا تنها سه سال داشت والدینش از هم جدا شدند او با برادرش بیلی برای زندگی در آرکانزاس به جنوب رفته بود.

این کتاب داستان سال‌های ابتدایی زندگی مایا آنجلو است؛ او با نژادپرستی در بدترین شکل آن روبرو شد، در سن هشت سالگی توسط نامزد مادرش مورد تجاوز قرار گرفت؛ بعد از آن به استامپز بازگشت، اما وقتی مادرش به کالیفرنیا رفت مایا نیز سختی سفر را به جان خرید تا به نزد او برود. در این بین پدرش را دوباره می‌بیند که به سختی مست است و نمی‌تواند حرکت کند سعی می‌کند او را از مکزیک به خانه برساند؛ این راهی بود که برای ادامه‌ی زندگی بسیار دشوار بود اما مایا آنجلو از پس آن برآمد، از دانشگاه فارغ‌التحصیل شد و قدم در راهی گذاشت که امروز او زن معروف و مهمی است.

"من می‌دانم چرا پرنده در قفس آواز می‌خواند" اولین کتاب از پنج کتاب مایا آنجلو است که در مورد زندگی خود نوشته است. کتاب‌های دیگر او با این نام‌هاست: باهم به نام من (۱۹۷۴)، خواندن، رقصیدن و مبارک شمردن کریسمس (۱۹۷۶)، قلب یک زن (۱۹۸۱)، و همه فرزندان خدا به کفش‌های مسافرتی احتیاج دارند (۱۹۸۶)؛ او به عنوان شاعر و بازیگر نیز شناخته شده است.

در دهه ۱۹۶۰ دولت ایالات متحده قوانین متعددی را برای پایان دادن به تبعیض و تفکیک به تصویب رساند، با اینکه این قوانین در واشنگتن دی سی تصویب شد در آلاباما، جورجیا و آرکانزاس تأثیر چندانی نداشت، این عدم اقدام به قوانین منجر به اعتراض سیاه‌پوستان در

خیابان‌ها شد که با خشونت شدید پلیس خاتمه یافت، بدین ترتیب مبارزه برای ایجاد تغییر به عنوان جنبشی برای دستیابی به حقوق مدنی شکل گرفت. در پایان دهه ۱۹۵۰ مایا به عنوان بازیگر و برای کار به نیویورک رفت و با بسیاری از هنرمندان و نویسندگان که در این جنبش فعال بودند ملاقات کرد، با تمام این‌ها خیلی زود ایالات متحده را ترک کرد چرا که همانند بسیاری از سیاه‌پوستان به تاریخ آفریقا علاقه‌مند بود و با پسرش به مصر و سپس در سال ۱۹۶۲ به غنا نقل مکان کرد، مایا در آنجا با رهبر سیاه‌پوستان مالکوم ایکس دوست شد و با او به ایالات متحده بازگشت تا یک سازمان حقوق مدنی نو تأسیس کند، اما در فوریه ۱۹۶۵ مالکوم ایکس به ضرب گلوله کشته شد.

در این زمان رهبر جنبش حقوق مدنی مارتین لوتر کینگ بود، در سال ۱۹۶۳ دویست و پنجاه هزار نفر از تمامی نژادها به یادبود اقدامات لینکلن به واشنگتن راهپیمایی کردند و کینگ معروف‌ترین سخنرانی خود را انجام داد؛ او در سخنرانی‌اش در مورد رویای خود در مورد برابری نژادی صحبت کرد: "رویای من این است که روزی بر روی تپه‌های قرمز جورجیا فرزندان برده‌های سابق و فرزندان برده‌داران سابق باهم بر سر سفره برادری بنشینند."

در تاریخ ۴ آوریل ۱۹۶۸ در روز تولد مایا آنجلو مارتین لوتر کینگ در ممفیس ایالت تنسی به قتل رسید، به خاطر ناراحتی از مرگ او بود که مایا "من می‌دانم چرا پرنده در قفس می‌خواند" را نوشت. عنوان این کتاب از شعر همدردی سروده‌ی پل لورنس دانباز (۱۹۲۴-۱۸۷۲) گرفته شده است، او پسر برده‌های فراری بود و درباره پرنده‌ای در قفس نوشت که میله‌ها را تا زمان کبودی بال‌هایش فشرد؛ بانگ آن آواز نه از روی شادی بلکه دعا برای آزادی بود.